

معرفی و ارزیابی کتاب

دیپلماسی عمومی نوین: کارکرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۲ بهار ۱۳۸۸

ژان ویلسن و همکاران؛ دیپلماسی عمومی نوین: کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه رضا کلهر و محسن روحانی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸، ۳۶۴ ص.

مقدمه

طرح موضوع قدرت نرم در مدت زمان کوتاه توانست به تولید دیدگاه‌های نظری و طرح‌های استراتژیک متعددی منجر شود که حکایت از قابلیت علمی این مفهوم در عرصه‌های مختلف سیاست و حکومت دارد. کتاب حاضر از جمله کتابهای قابل توجه در این حوزه است که با مقدمه‌ای از دکتر اصغر افتخاری آغاز و توسط استاد فاضل جناب آقای دکتر رضا کلهر و جناب آقای روحانی ترجمه شده است. کتاب پس از مقدمه، در دو بخش و مشتمل بر یازده فصل تنظیم شده است.

بررسی محتوایی

مقدمه کتاب تحت عنوان «دیپلماسی نوین با رویکرد ایرانی» در پی آن است تا الزامات مربوط به بازنگری در دیپلماسی را در جهان معاصر از منظری ایرانی به بحث و بررسی گذارد. نویسنده برای این منظور، نخست مفهوم و عناصر دیپلماسی نوین را مورد بحث قرار داده و در ادامه، ساختار دیپلماسی نوین را متناسب با موقعیت جمهوری اسلامی ایران تحلیل کرده است.

فصل اول کتاب تحت عنوان «دیپلماسی عمومی نوین: از تئوری تا عمل»، دیپلماسی

عمومی را به مثابه یک مفهوم، معرفی و توسعه کنونی آن را در این زمینه ارزیابی می‌کند. این فصل اهمیت دیپلماسی عمومی را در محیط متغیر بین‌المللی می‌سنجد و ویژگی‌های محل سیاسی مناسب را شناسایی می‌کند. این فصل میان تبلیغ، روابط فرهنگی و شاخص‌سازی ملت از یک سو و دیپلماسی عمومی از سوی دیگر، تمایز قائل می‌شود. این فصل نتیجه‌گیری می‌کند که دیپلماسی عمومی شیوع زیادی دارد، اما مقتضیات آن به آسانی با فرهنگ دیپلماتیک سنتی پیوند نمی‌خورد. دیپلماسی عمومی برای سازمانهای دیپلماتیکی که نایستی تحت ارزیابی قرار گیرند، یک چالش است. سرانجام این تحلیل نشان می‌دهد که دیپلماسی عمومی تنها یک روش و تکنیک صرف نیست، بلکه دیپلماسی عمومی را باید به عنوان بخشی از کالبد سیاستهای جهانی در نظر گرفت و پیدایش آن نشان می‌دهد که تکامل اقدامات دیپلماتیک به مرحله نوبنی رسیده است.

«بازاندیشی در دیپلماسی عمومی نوین» عنوان فصل دوم کتاب است که توسط برایان هوکینگ به نگارش درآمده است. این فصل مطرح می‌کند که بحث کنونی درباره دیپلماسی عمومی نه تنها بی‌اهمیت نیست، بلکه باید به نقش آن در لایه‌های عمیق‌تری از عمل سیاسی توجه کرد؛ حوزه‌ای که طبیعت متغیر دیپلماسی را به مثابه یک فعالیت در محیط سیاستهای جهانی تأیید می‌کند. به زعم نویسنده این فصل، دیپلماسی عمومی ممکن است مهم‌تر از آن باشد که فهمیده می‌شود. تلاش برای نفوذ در طبیعت چند چهره دیپلماسی عمومی، نخست مخاطبین خود را وادار می‌کند که از روی جهل و نادانی، اصول و قواعد دیپلماسی عمومی را زیر پا نگذارند. این فصل طرح می‌کند که ما نیازمند بررسی مجدد بحث «قدرت نرم» - مفهومی که بسیاری از بحثهای دیپلماسی عمومی با آن است - هستیم. سرانجام در این فصل، جایگاه دیپلماسی عمومی در دو مدل دولت‌محور و مدل سلسله‌مراتبی که در آن تأکید مجددی از یک سو بر دیپلماسی عمومی درون تصویر سنتی روابط بین‌دولتی و از سوی دیگر، مدل شبکه‌ای دیپلماسی است، ارائه می‌شود.

فصل سوم کتاب با عنوان «قدرت، دیپلماسی عمومی، صلح و آرامش آمریکایی»

سرآغاز بخش دوم کتاب است. این فصل سه موضوع را بررسی می‌کند: نخست اینکه چه هنجارهای فرضی وجود دارند که بر اساس آنها، گفتمان مسلط صلح آمریکایی در حال ظهور بنا می‌شود؟ و چه چیزی مبنای هنجاری میراث امپریالیستی آمریکایی را تشکیل می‌دهد؟ همچنین این فصل سؤال می‌کند که چگونه قدرت نرم آمریکایی پس از تحوّل راهبردی یازدهم سپتامبر، برای آرمان امپریالیسم لیبرال کارساز شده است. دوم اینکه، نقش دیپلماسی عمومی را در بحث امپراتوری در حال تکوین آمریکا بررسی می‌کند. دیپلماسی عمومی به طور گسترده به مثابه ابزار اصلی و ضروری برای پیروزی بر قلبها و اذهان مخاطبان خارجی و متقاعد کردن آنها در اینکه ارزشها، اهداف و خواسته‌هایشان مانند ارزشها، اهداف و خواسته‌های آمریکاست، دیده می‌شود. پس از یازدهم سپتامبر، دولت بوش، پسر ابتکاراتی را برای برجسته ساختن دوباره آمریکا از یک قدرت جهانی، به یک هژمون مهربان آغاز کرد. در واقع؛ آمریکا از یازدهم سپتامبر برای گسترش حوزه تسلط هرمونیک خود، با به کارگیری استدلالهایی برای توجیه جنگ علیه دیگر کشورها، به کسب حمایت و مشروعیت و بهره‌برداری از آن به نفع خود اقدام کرد. در کوشش برای ایجاد ارتباط با شهروندان معمولی کشورهای مسلمان، دیپلماسی عمومی برای اعمال محسنات قدرت نرم فراگیر آمریکایی که برای آمریکایی‌ها امری حیاتی محسوب می‌شود، به کار رفت. استدلال این بود که میلیونها نفر از مردمان عادی دارای تصاویری بسیار منفی از آمریکا هستند که به دقت در ذهن آنها کاشته شده است و نمی‌توان آنها را از بین برد. لذا یکی از سؤالات محوری این فصل این است که چگونه می‌توان قدرت نرم را به عنوان دیپلماسی عمومی اعمال کرد؟ و تا چه اندازه دیپلماسی عمومی برای ایجاد یا حفظ امپراتوری لیبرال اهمیت دارد؟

مباحث این فصل به صورت یکجانبه و با منطق دولت نو محافظه کار آمریکا ارائه شده و در آن هویت و اهداف مستقل مخالفان آمریکا اصلاً لحاظ نشده است. علی‌رغم دعاوی نویسنده، با توجه به نتایج تهاجم ارتش آمریکا به افغانستان و عراق و با عنایت به سیاست حمایتی آمریکا از جنایتهای رژیم صهیونیستی، دولت آمریکا در تحقق اهدافش

در سطح سیاست خارجی با شکست مواجه شد و آسیبهای زیادی متحمل شد و هزینه‌های زیادی را نیز برای دیگران تحمیل کرد.

فصل چهارم کتاب به موضوع «دیپلماسی در صحنه عمومی جهان: جایگاه جهانی کانادا و نروژ» اختصاص دارد که توسط آلن کی هنریک ون نوشته شده است. مؤلف پس از ذکر مقدمه، مفهوم دیپلماسی نتیجه‌ای را در صحنه عمومی جهان و قدرت نرم و راهبردهای سیاسی را به طور مبسوط مورد بحث قرار داده، تجارب دو کشور کانادا و نروژ را در چارچوب دیپلماسی نتیجه‌ای به طور مقایسه‌ای بررسی می‌کند. نویسنده در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که کشورهای کانادا و نروژ به صورت بسیار مؤثری از دیپلماسی عمومی از جمله قدرت استدلال بهتر، استفاده کرده‌اند. کانادا این کار را هم از طریق لابی‌گری و هم از طریق دفاع آشکار و گاهی اوقات نیز به شیوه برخورد و کشمکش انجام داده است. نروژ نیز به جای استفاده از الفاظ بسیار تبلیغاتی، بیشتر بر اجرای اقدامات بسیار عمومی و تبلیغاتی در مناطق دور افتاده متمرکز شده است. هر دو کشور از شبکه‌های ارتباطی برای منفعت و سود رسانی به خود و دیگران استفاده کرده‌اند. در صورت‌بندی نظریه دیپلماسی، هر دو کشور و بیشتر نروژ، سعی نکرده‌اند منابع خود را در تمام فضاها پخش کنند، بلکه آنها را در فضاهایی متمرکز کرده‌اند که بازده ارزی و سود بیشتری دارند.

فصل پنجم با عنوان «دیپلماسی عمومی در جمهوری خلق چین» توسط اینگریه دهدک نوشته شده است. این فصل نگاهی دارد به اینکه چگونه کشور چین، دیپلماسی عمومی خود را کشف کرد و توسعه داد. همچنین به طور اجمالی به بررسی اقدامات چین در این زمینه، هم در مقیاس بزرگ و هم در مقیاس کوچک می‌پردازد. این فصل از کتاب همچنین به آن بعدی اشاره می‌کند که این کشور توجه زیادی را به آن نداشته، اما از نظر دیپلماسی عمومی، پتانسیل عظیمی را از جمله فرهنگ، سینما، نقاشی، خطاطی، ادبیات، طب سنتی، هنرهای رزمی و روش آشپزی چینی دارد که دارایی‌های قدرتمندی برای خلق یک تصویر مثبت از چین در خارج می‌باشند. دو عامل باعث شده تا دیپلماسی

عمومی چین به طور خاصی مورد توجه قرار گیرد: اول اینکه، چین یک کشور تک حزبی است که رژیم مرکزی آن کنترل گسترده‌ای بر ابزار دیپلماسی عمومی دارد و دوم این واقعیت که، چین می‌تواند یک مدل سنتی از تبلیغات سیاسی را ایجاد کند. این دو ویژگی، نقاط قوت و ضعف چین را در رابطه با دیپلماسی عمومی این کشور روشن می‌سازند. این فصل پس از تشریح اهداف کنونی دیپلماسی عمومی چین، امتیازات و موانع چین در این عرصه را بررسی می‌کند. در ادامه، گروه‌های هدف، ابزارها و اقدامات سیستم دیپلماسی عمومی چین را بیان کرده، سرانجام با نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

«دولتهای انقلابی، رژیمهای یاغی و تکنیکهای دیپلماسی عمومی» عنوان فصل ششم کتاب است که توسط پائول شارپ به نگارش در آمده است. این فصل نگاهی به برخی از کاربردهای دیپلماسی عمومی توسط دولتهایی دارد که تمایل داشتند خارج از نظم رایج بین‌المللی زندگی کنند یا آن را بر هم زنند. تلاشهای بلژیک‌ها برای برقراری صلح در محدوده زمانی بین انقلاب اکتبر و پایان جنگ جهانی اول، تلاش و تکاپوی لیبی برای ایجاد اتحاد و پیدا کردن حامی بعد از کودتای سال ۱۹۶۹ و تلاش ایران برای دامن زدن و مشتعل ساختن انقلابی بر ضد استکبار و استبداد توسط امام خمینی (ره)، موضوعات مورد بحث این فصل می‌باشند. نویسنده این فصل، از منظری غربی به انقلاب اسلامی نگریسته و آن را مصداق یک الگوی منفی ذکر کرده است. در حالی که دیپلماسی عمومی ایران موردی مثبت و موفق به شمار می‌آید؛ چرا که حرکت انقلاب اسلامی در ایران بر پایه تفکر انقلاب اسلامی و نگرش اسلام ناب محمدی (ص) در چارچوب فکری امام خمینی (ره) و بر اساس سرمایه اجتماعی ویژه انقلاب؛ یعنی مردم و هنجارهای اسلامی شکل گرفته است. لذا دور از انتظار نیست که این تفکر در جهان همه گیر شود. فراگیر شدن نسبی آن در جهان بر اساس فرهنگ استراتژیک امام خمینی (ره)، با توجه به برخی از عناصر این فرهنگ از جمله: مبارزه با ظلم، آزادی‌بخشی و عدالت‌خواهی قابل تبیین می‌باشد؛ موضوعی که نویسنده این فصل از آن غفلت کرده است.

فصل هفتم کتاب تحت عنوان «اتحادیه اروپا به مثابه قدرت نرم: نیروی متقاعدسازی»،

نوشته آنا میخالسکی است. این فصل بر مبنای یک نظریه پست مدرن مشهور درباره اتحادیه اروپا به مثابه یک واحد سیاسی بنا می شود که به سبب ساختار و سرشت آن، به یک رژیم سیاسی مبتنی بر یک رکن هنجاری قوی، توسعه یافته است. این فصل، الزامات ماهیت خاص اتحادیه اروپا را تحلیل می کند و سپس بحث می شود که بخش هنجاری ساختار اتحادیه اروپا با توجه به محدودیتهای ساختار سیاسی، کارآمدی اقدامات خارجی اتحادیه اروپا به وسیله عدم توانایی اتحادیه برای متقاعدسازی مخاطبان داخلی و نیز جامعه بین المللی، مختل شده است؛ به طوری که اروپا به عنوان یک بازیگر ضعیف در حوزه سیاستهای بین المللی تلقی می شود. این فصل راهبردهای اروپا را در ارتباط با نخبگان ملی و مردم و مخاطبان خارجی تحلیل می کند و به دو بعد از دیپلماسی عمومی؛ یعنی مخاطب اروپایی و مخاطبان در کشورهای خارج از اتحادیه اروپا، مربوط می شود. این فصل اهمیت راهبرد را در پویایی های سیاست داخلی اتحادیه اروپا و در ایجاد یک هویت اروپایی مستقل نیز تحلیل می کند.

«ارتباطات فرهنگی و دیپلماسی عمومی ایالات متحده» عنوان فصل هشتم کتاب است که توسط سینتیایی شنایدر به نگارش درآمده است. این فصل به بررسی دلایل و زمینه های کاهش دیپلماسی فرهنگی آمریکا از دهه ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تاکنون پرداخته است. در ابتدا پس از بیان تاریخچه کوتاهی از دیپلماسی فرهنگی در ایالات متحده آمریکا، به مقایسه اقدامات صورت گرفته در زمینه دیپلماسی فرهنگی در آمریکا با اقدامات مشابه صورت گرفته در دیگر کشورها پرداخته، سپس راهبردهای موفق و ناموفق دیپلماسی فرهنگی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در آخر، چالشهای خاص پیش روی آمریکا را در جهان پس از ۱۱ سپتامبر، چیزی که به عنوان آمریکایی ستیزی در سراسر جهان به وجود آمده، بررسی و ظرفیت و محدودیتهای دیپلماسی فرهنگی در مواجهه با آنها را مورد بحث قرار داده است. نویسنده در انتهای فصل چنین نتیجه گیری می کند که هیچ میزانی از دیپلماسی فرهنگی، هر قدر هم با مهارت گسترش یابد، نمی تواند دیدگاه جهانی را در مورد سیاستهایی که منجرکننده و

مورد تنفر عموم هستند، تغییر دهد. اما دیپلماسی فرهنگی قوی می‌تواند از بهای ارزشها و آرمانهایی که جزء ویژگی‌های آمریکاست حمایت کند. اجرای سیاست دیپلماسی فرهنگی نیرومند علاوه بر نیاز به رهبری و هدایت کاخ سفید و وزارت امور خارجه، به هدایت بخش خصوصی و اختصاص بودجه مناسب نیز نیاز دارد.

فصل نهم کتاب تحت عنوان «طراحی مارکهای نشان‌دار ملی به مثابه اقدامی در حوزه دیپلماسی فرهنگی» توسط والی الینز به نگارش درآمده است. این فصل با این استدلال که از طریق ابزارهایی نظیر افزایش کیفیت صادرات می‌توان به اعاده اعتبار ملی کمک کرده، طراحی برند ملی را در سه فضا، شامل صادرات برند، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و جهانگردی و با اشاره به تجارب برخی از کشورها مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل دهم با عنوان «دیپلماسی عمومی بر پایه گفتگو؛ طراحی یک پارادایم برای سیاست خارجی نوین» توسط شاوویودن نوشته شده است. این فصل به این موضوع می‌پردازد که چگونه دیپلماسی عمومی می‌تواند صورت پذیرد. دیپلماسی عمومی بحث می‌کند که برنامه امنیتی نوین مستلزم رویکردی هماهنگ‌تر به سیاست خارجی است، که به نوبه خود یک پارادایم نوین گفتگوپایه را برای دیپلماسی عمومی طلب می‌کند. در این فرایند برخی از موضوعات نظری نیز می‌تواند روشن شود. برای پرداختن به جنبه‌های عملی دیپلماسی عمومی، این فصل به دو مورد عینی جنگ علیه تروریسم و ملت‌سازی می‌پردازد.

فصل یازدهم به عنوان آخرین فصل بخش دوم، به موضوع «آموزش برای دیپلماسی عمومی: یک دیدگاه تحولی» اختصاص یافته و نوشته جان همری است. در مقدمه این فصل با اشاره به ضرورت آموزش در حوزه دیپلماسی عمومی و با توجه به نتایج تحقیق نویسنده درباره برنامه‌های آموزش دیپلماتیک در بیست کشور، موضوعاتی چون: موانع آموزشی، تغییر گرایشها، آموزش دیپلماسی عمومی رسمی، دیپلماسی عمومی به عنوان یک حرفه و طراحی دوره درسی کامل را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

این کتاب با رویکرد غربی و به ویژه آمریکایی نوشته شده و لذا به الگوهای

اعتباربخش برای آمریکا در نظام بین‌الملل توجه ویژه‌ای دارد. نویسندگان کتاب به دلیل تعلقات خاصی که دارند، بعضاً در مقام تحلیل پدیده‌های سیاسی در عرصه بین‌المللی از اصل بی‌طرفی تبعیت نکرده و در ارتباط با پدیده‌های جهان سوم، ایران و اسلام، تحلیلهای سطحی ارائه کرده‌اند. مطالعه این کتاب از حیث شناخت دیدگاههای غربی و نقد آنها می‌تواند برای پژوهشگران حوزه‌های مطالعات استراتژیک مفید باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی